

بررسی روایات نبوی ناظر به نقد صوفیه

محمدعسی جعفری *

اشاره

به جرئت می‌توان ادعا کرد که در بین گروه‌های منتسب به اسلام، صوفیه بیش از هر گروه دیگری مورد نقد و قرح قرار گرفته است و شاید گروهی را نتوان یافت که همانند صوفیه ناقدانی از هر دسته‌ای داشته باشد. عده بسیاری از ناقدان تا جایی پیش رفته‌اند که آنان را از زمره اسلام خارج دانسته و بستر پیدایش تصوف را در خارج از اسلام یافته‌اند. در این میان افراد بی‌طرفی از جمله ناظران بیرونی مانند برخی از مستشرقین (پل نوپا و نیکلسون در آخرین نظراتش) بستر تولد تصوف را دامن معرفت‌زای اسلام دانسته‌اند. یکی از ابزارهای مخالفان صوفیه، تمسک به روایات پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) است. مخالفان صوفیه مدعی‌اند که این گروه از سوی پیشوایان دینی تخطئه شده‌اند و برای تأیید مدعایشان روایاتی را برشمرده‌اند. نوشتار حاضر تلاش می‌کند روایات منسوب به پیامبر گرامی اسلام (ص) در نقد تصوف و صوفیه را (با تأکید بر منابع شیعی) به لحاظ اعتبار سندی و محتوایی بررسی کند و صحت ادعای مخالفان صوفیه را مورد سنجش قرار دهد. بررسی روایات منسوب به ائمه و نیز بررسی روایات ناظر به افراد خاصی از صوفیه به فرصت دیگری موکول می‌شود.

کلیدواژه‌ها: روایات نبوی، صوفیه، نقد صوفیه، رهبانیت، مستشرقان

به لحاظ درون دینی، یکی از کم‌هزینه‌ترین (به لحاظ اقتناع‌پذیری) و در عین حال پراثرترین ابزارهای نقد و تخطئه گروه‌های رقیب از سوی مخالفان، استناد به روایات است. صوفیه نیز از جمله گروه‌هایی است که مخالفانشان از این ابزار به خوبی علیه آنان استفاده کرده‌اند. در همین زمینه نوشتار حاضر تلاش می‌کند با بررسی دسته‌ای از روایات (بخش نبوی آن) پاسخ روشنی برای این پرسش بیابد که آیا می‌توان به لحاظ روایی جایگاه دیگری برای صوفیه غیر از آن چیزی که از سوی مخالفان آنان تصویر شده است، ارائه داد؟

یادآوری این نکته ضروری به نظر می‌رسد که یافتن پاسخ مثبت برای این پرسش به معنی نادیده گرفتن انحرافات و خطاهای موردی صوفیان نیست. وجود خطا در این گروه نیز همانند بسیاری دیگر از گروه‌های اسلامی انکارناپذیر است؛ اما وجود این خطاها نباید موجب شود که دربارهٔ آنان قضاوت نابجایی صورت گیرد و کلیت گروه مزبور زیر سؤال برده شود. البته این پژوهش درصدد نیست به تظہیر همه‌جانبهٔ تصوف و صوفیان برخیزد؛ چه آنکه این کار نه مقدور نویسنده است و نه مطلوب وی؛ زیرا اوضاع گذشته و حال و نوع رفتار نابهنجار برخی فرقه‌ها و افراد خاصی از آنان جایی برای این کار باقی نگذاشته است. در این نوشتار تلاش بر آن است که با بررسی روایات نبوی در این زمینه به تصویری روشن‌تر و واقعی‌تر از این گروه دست یابیم.

در روند این بررسی، ابتدا روایات مورد نظر را در منابع ضد صوفیه تفحص می‌کنیم؛ زیرا این کار در استقصای کامل روایات مربوطه و از قلم نیفتادن آنها شیوهٔ اطمینان‌بخش‌تری محسوب می‌شود. پس از این استقصا، روایات یافت‌شده را بار دیگر در منابع روایی بازیابی می‌کنیم و در صورت موجود بودن در این منابع، به بررسی سندی و سپس بررسی محتوایی آنها می‌پردازیم. ذکر این نکته لازم است که پرداختن به بررسی محتوایی به رغم اثبات ضعف سندی روایات بدان معنی نخواهد بود که مخدوش بودن سند روایات نادیده گرفته شده است؛ بلکه این کار به این دلیل است که ضعف سند هرچند استفاده از روایت را محدود می‌کند اما احتمال (هرچند اندک) صدور روایت از ناحیهٔ معصوم را نفی نمی‌کند؛ به همین لحاظ بررسی محتوایی نیز جایگاه خود را خواهد داشت.

۱. روایت رهبانیت

از پیامبر نقل شده که از رهبانیت نهی نمود و فرمود: رهبانیت در اسلام نیست. زن بگیرد؛ زیرا من به‌زیادی امتم افتخار می‌کنم. و از مجرد زیستن نهی نمود و زنان را از ازدواج‌نکردن و مجردزیستن منع نمود (تمیمی‌مغربی، ۱۳۸۵: ۱۹۳/۲).

۱-۱. بررسی سندی

به رغم شهرت این حدیث، تنها منبع شیعی که آن را نقل کرده دعائم‌الاسلام تمیمی است که در این منبع نیز سندی برای آن ذکر نشده است. به نظر می‌رسد که تمیمی آن را از کتاب‌های اهل سنت نقل کرده است. وی روایت را به صورت غیرمستقیم نقل می‌کند و این می‌تواند نشانه‌ای باشد بر اینکه وی، همانند ابن‌سعد (ابن‌سعد، ۱۴۱۴: ۲۷/۳)، همان روایت عثمان بن‌مظعون را به این صورت نقل کرده باشد. در منابع اولیه اهل سنت مانند صحاح‌سنه، مستدرک‌الصحیحین، و الموطأ ابن‌مالک نیز اثری از آن دیده نشده است و تنها نزد غیرمحدثانی مانند حریری، زرخشیری و ابن‌اثیر - که در قرن‌های پنجم، ششم و هفتم می‌زیستند - یافت شده است (بدوی، ۱۳۷۵: ۱۲۴). طرح حدیث مزبور در این بحث بدان جهت است که عموم، از جمله شیعه، آن را روایتی معتبر در نفی رهبانیت تلقی کرده‌اند؛ مثلاً این حدیث در کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل امام خمینی مورد استناد قرار گرفته است (هرچند این کتاب درصدد تثبیت رهبانیت مجاز و مثبت است) (خمینی، ۱۳۸۰: ۳۲۵). آن‌طور که از تحقیق بدوی، در تاریخ تصوف، برمی‌آید این حدیث در اصل با عبارت دیگری بوده که بعدها به این عبارت نقل به معنی شده است و در اهل سنت، ابن‌سعد اولین کسی بوده که آن را با همین عبارت از روایت دیگری نقل به معنی کرده است (بدوی، ۱۳۷۵: ۱۲۴). این روایت با همین مضمون اما با عبارتی متفاوت، در جریان عثمان بن‌مظعون نقل شده است و به نظر می‌رسد متن اولیه روایت نیز همان باشد. به هر حال، این روایت به لحاظ سند، ضعیف محسوب می‌شود.

۱-۲. بررسی محتوایی:

در بررسی محتوایی باید یادآوری نمود که در منابع شیعه دو دسته روایت درباره

رهبانیت دیده می‌شود؛ دسته‌ای از این روایات رهبانیت را نفی و دسته دیگر آن را تأیید می‌کند.

۱-۲-۱. روایات ناظر به نفی رهبانیت

۱. کلینی در روایتی از ابن قداح از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «زن عثمان بن مظعون نزد پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! عثمان روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها را به شب‌زنده‌داری می‌گذراند. پیامبر (ص) خشمگین، با پای برهنه نزد عثمان آمد. او را در حال نماز یافت. عثمان با دیدن پیامبر نماز را رها کرد. پیامبر فرمود: ای عثمان! خداوند مرا به رهبانیت برنینگیخته است؛ بلکه مرا به دین سهل و آسان برانگیخته است؛ من روزه می‌گیرم، نماز می‌خوانم و با همسرم نزدیکی می‌کنم. کسی که روش مرا دوست دارد، باید به سنت من عمل نماید و از جمله سنت من نکاح است» (کلینی، ۱۳۶۵: ۴۹۶/۵).^۱
۲. روایت دیگر جریان را به این صورت نقل کرده است: «فرزند عثمان بن مظعون مرد و عثمان از شدت حزن در مسجد به عبادت مشغول شد تا جایی که آنجا را خانه خود کرد. خبر به پیامبر (ص) رسید. پیامبر به او فرمود: ای عثمان! خداوند رهبانیت را بر ما واجب نکرده است؛ رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است» (شیخ صدوق، ۱۳۶۲: ۶۶).^۲
۳. در روایت دیگری به نقل از عثمان بن مظعون آمده است: «به پیامبر (ص) عرض کردم: می‌خواهم مسائلی را از شما بپرسم. فرمود: چه مسائلی؟ عرض کردم: من می‌خواهم رهبانیت^۳ پیشه کنم. فرمود: این کار را نکن؛ رهبانیت امت من نشستن در مساجد و انتظار نماز بعد از نماز است. عرض کردم: می‌خواهم خودم را اخته (عقیم) کنم. فرمود: این کار را نکن؛ زیرا اخته کردن امت من روزه است» (طوسی، ۱۳۶۵: ۱۹۰/۴؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۱۷/۴ و ۴۱۰/۱۰).^۴

۱. کلینی دو سند برای این حدیث نقل می‌کند. سند اول صحیح و سند دوم به دلیل وجود محمد بن حسن بن شمون و عبدالله بن عبدالرحمن ضعیف است.

۲. این روایت به خاطر مجهول بودن عبدالله بن وهب و ثوابه بن مسعود و نیز انس بن مالک ضعیف است.

۳. این کلمه در متن عربی با ساختار مصدری «ترهب» آمده است.

۴. روایت به سبب مجهول بودن عبد الله بن جابر و خود عثمان بن مظعون ضعیف است.

۴. عثمان بن مظعون می‌گوید: «به پیامبر(ص) عرض کردم: نفسم به من می‌گوید که به سیاحت پردازم و در کوه‌ها سکنی گزینم. فرمود: این کار را نکن؛ زیرا سیاحت امت من جنگ و جهاد است» (طوسی، ۱۳۶۵: ۱۲۲/۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷/۱۵).^۱

به نظر می‌رسد روایت سوم، با روایت چهارم یکی باشد؛ زیرا همین دو روایت با تفاوت‌هایی در برخی عبارات و افزودگی‌هایی در *دعائم الاسلام* این چنین آمده است:

عثمان بن مظعون می‌گوید: به پیامبر(ص) عرض کردم: نفسم به من چیزهایی را می‌گوید و من نیز کاری نمی‌کنم تا آنکه از شما اجازه بگیرم. فرمود: نفست چه می‌گوید؟ عرض کردم: می‌خواهم به سیاحت پردازم. فرمود: این کار را نکن؛ زیرا سیاحت امت من مساجد است؛^۲ تا آنجا که گفت: عرض کردم: می‌خواهم خودم را اخته (عقیم) کنم. فرمود: این کار را نکن؛ کسی که این کار را با خود یا دیگری بکند از ما نیست؛ اخته کردن امت من روزه است.^۳ [عرض کردم]: می‌خواهم زخم را بر خود حرام کنم. فرمود: این کار را نکن؛ زیرا بنده مؤمن وقتی دست زنش را می‌گیرد خداوند برایش ده حسنه می‌نویسد و ده گناه را از او می‌بخشد... سپس پیامبر(ص) به سینه عثمان زد و فرمود: ای عثمان! از سنت من رو مگردان. کسی که از سنت من رو بگرداند، روز قیامت روی او را از حوض من می‌گردانند» (تمیمی مغربی، ۱۳۸۵: ۱۹۰/۲).

۵. در روایت دیگری، هجرت، نماز، روزه، حج و عمره به جهاد افزوده شده است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۷۷/۱۴).

۶. در روایت دیگری از امام صادق(ع) آمده است: «خداوند به محمد، شرایع نوح، ابراهیم، موسی و عیسی، توحید، اخلاص، نفی شرک، فطرت و دین سمحه (الْحَنِيفَةَ السَّمْحَةَ) را عطا نمود. رهبانیت و سیاحت را نداد. در این دین سمحه، پاکیزه‌ها (طیبات) حلال و ناپاکی‌ها (خبیثات) حرام شده است» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۱۷/۶۵؛ کلینی، ۱۳۶۵: ۱۷/۲).

۷. در جای دیگر، از سکونی نقل شده است که پیامبر فرمود: «ماندن در مساجد،

۱. روایت به لحاظ مجهول بودن ضرار بن عمرو شمشاطی، سعد بن مسعود کنانی و عثمان بن مظعون ضعیف است.

۲. در تهذیب و وسائل به جای سیاحت، رهبانیت آمده بود و در آنجا پیامبر(ص) سیاحت را جهاد دانسته بودند.

۳. از اینجا به بعد در تهذیب و وسائل نیامده است.

رهبانیت عرب است. مجلس مؤمن، مسجد او است و صومعه او خانه او است» (کلینی، ۱۳۶۵: ۶۶۲/۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۳۶/۵).

۸. علی (ع) از پیامبر (ص) نقل نموده است که «در امت من رهبانیت، سیاحت و سکوت نیست» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۵۲۴/۱۰؛ شیخ صدوق، ۱۳۶۱: ۱۷۳).

۹. «شخصی به پیامبر عرض کرد: مرا اندرز ده. فرمود: تقوا پیشه کن که همه خوبی‌ها در آن است و جهاد کن که رهبانیت امت من جهاد است» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴: ۵۳۹ و دیلمی، ۱۴۱۲: ۱۴۰/۱ و ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۸۵/۱۱).

از مجموع این روایات به دست می‌آید که پیامبر (ص) رهبانیت را نفی کرده و طبق بیشتر روایات، جهاد و طبق برخی دیگر، نماز، روزه، حج و عمره را رهبانیت اسلام معرفی نموده است.

۱-۲-۲. روایات ناظر به تأیید رهبانیت

در مقابل روایات بالا، روایاتی نیز وجود دارند که رهبانیت را تأیید می‌کنند.

۱. امام باقر (ع) درباره صفات شیعه امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «شیعیان علی (ع) افرادی حلیم و عالم هستند و رهبانیت از چهره‌هایشان پیداست» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲۳۵/۲).

۲. امام صادق (ع) از پیامبر (ص) نقل می‌کند که به علی (ع) فرمود: «یا علی! برادرانت [دوستان و شیعیانت] کسانی‌اند که لبانشان خشکیده و آثار رهبانیت در سیمایشان پیدا است» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۰/۶۵؛ فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۲۴۵؛ کراچی، ۱۴۱۰: ۸۷/۱؛ تمیمی، ۱۳۸۵: ۵۶/۱). این روایت با دو سند مختلف نقل شده است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۰/۶۵ و ۴۵).

۳. امیرالمؤمنین (ع) درباره اوصاف شیعه به نوف بکالی می‌گوید: «ای نوف! شیعیان من افراد حلیم، عالمان به خدا و دین او، عاملان به فرمان او و هدایت‌یافتگان به محبت اویند... ربانیت در صورت‌ها و رهبانیت در سیمایشان پیدا است» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴: ۵۷۶ و مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۷۷/۶۵).

۴. امام صادق (ع) در توصیف دوستان اهل بیت می‌فرماید: «...دسته سوم کسانی‌اند که ما را در خفا دوست می‌دارند و دوستی‌شان را آشکار نمی‌کنند. به جان خودم سوگند! اگر آنان [مدعیان دروغین] در خفا و نه در علن دوستان ما بودند، می‌باید روز را روزه می‌داشتند و شب را به شب‌زنده‌داری می‌گذراندند و آثار رهبانیت

در صورت‌هایشان پیدا می‌بود» (ابن‌شعبه، ۱۴۰۴: ص ۳۲۵).

۵. «گروهی برای کار دنیوی نزد علی(ع) آمدند و از امر دین پرسش نمودند و بدین ترتیب به دین توسل جستند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! ما از شیعیان شما هستیم. امام نگاه معنی‌داری به آنان انداخت و سپس فرمود: شما را نمی‌شناسم و اثری از آنچه می‌گویید در شما نمی‌بینم. شیعیان ما کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند و به فرمان‌های خدا عمل می‌کنند و از معاصی اجتناب می‌ورزند و دستورهای ما را انجام می‌دهند و دعوت‌های ما را اجابت می‌کنند. شیعیان ما خورشید و ماه را می‌پایند، یعنی بر وقت‌های نماز مواظبت می‌کنند. شیعیان ما لبان خشکیده دارند و شکم‌هایشان به پشتشان چسبیده است و رهبانیت در سیمایشان پیداست» (نوری، ۱۴۰۸: ۱۲۸/۱).

۶. «خدایا! بر محمد و آل او درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که از شکفته‌های بهار فهم، بهره می‌برند و بدین ترتیب تا اعلیٰ علیین بالا می‌روند و یاد هیبت تو در دل‌هایشان نقش می‌بندد و بدین ترتیب، زبان‌های دل‌های نهفته با طول استغفار تنهایی در محراب‌های قدس رهبانیت خاشعین، با تو به‌نجوا مشغول می‌شوند» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۲۶/۹۱).

۷. امیرالمؤمنین(ع) در وصف شیعیان می‌فرماید: «[آنان کسانی‌اند که] لبانشان از تشنگی خشکیده، شکم‌هایشان از گرسنگی به پشتشان چسبیده و چشم‌هایشان از شب‌زنده‌داری اشکی و ضعیف شده است؛ رهبانیت از وجودشان می‌تراود و خشیت همواره آنان را همراهی می‌کند» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۶/۷۵).

۸. سلمان می‌گوید: «امیرالمؤمنین(ع) در خطبه‌ای از فتنه آخرالزمان و قیام مهدی(ع) سخن گفت. پس از اتمام سخن، دست زیر سر برد و به پهلو خوابید در حالی که می‌گفت: علامت رهبانیت، قناعت است» (طبری، بی‌تا: ۱۳۲-۱۳۳).

این روایات نشان می‌دهند که رهبانیت نه تنها امر مذمومی نیست، بلکه از نشانه‌ها و مشخصه‌های شیعیان علی(ع) محسوب می‌شود.

بنابراین ما با دو دسته روایات مواجهیم که دسته‌ای رهبانیت را نفی و دسته دیگر آن را اثبات می‌کنند. همین وضع بر روایات اهل سنت نیز حاکم است. عبدالرحمن بدوی این روایات را با آیات رهبانیت در قرآن مقایسه و نتیجه گرفته است که دو نوع رهبانیت وجود داشته است؛ نوعی از آن ستوده و مطلوب بوده مانند آنچه که در آیه ۲۷ سوره حدید آمده است و نوع دیگر، رهبانیت نکوهیده است مانند رهبانیت راهبان

مسیحی که به دنیا پشت می‌کردند و لذات آن را رها می‌کردند و زهد پیشه می‌کردند و از مردم کناره‌گیری می‌کردند و ریاضت‌های فراوان بر خود تکلیف می‌کردند تا آنجا که برخی خودشان را اخته نموده، زنجیرهای آهنین بر گردن خود می‌آویختند و انواع شکنجه‌های دیگر را بر خود تحمیل می‌کردند. پیامبر چنین رهبانیتی را از اسلام نفی کرد و مسلمانان را از آن بازداشت و فرمود: «بر شما باد جهاد! رهبانیت امت من در جهاد است» (بدوی، ۱۳۷۵: ۱۳۲-۱۳۳).

از این رو می‌توان گفت که روایات ناظر به نفی رهبانیت، همان رهبانیت نوع دوم را نفی می‌کنند. چنان‌که در برخی روایات مربوط به عثمان بن مظعون به صراحت، وی به سبب ترک همسرش و سکنی گزیدن در مسجد نکوهش شده است و در برخی دیگر، پیامبر وی را از اخته کردن و ترک همسر و... منع نموده است.

در لسان بیشتر این روایات، ترک همسر داری به‌عنوان شاخص برجسته رهبانیت منفی و در برخی دیگر گوشت نخوردن و ترک بوی خوش از شاخصه‌های این نوع رهبانیت معرفی شده است. اما در روایات ناظر به تأیید رهبانیت - که در بیشتر آنها، رهبانیت علامت شیعیان دانسته شده - شاخصه آن شدت تقوی و زهد معرفی شده است. این نوع از رهبانیت، که روایات مزبور آن را تجویز می‌کنند، به ترک همسر داری و استفاده از بوی خوش و برخی لذاذذ دیگر منجر نمی‌شود و نوعی از عزلت‌گزینی مجاز است؛ عزلت‌های خاصی را که پیامبر(ص) قبل از بعثت در غار حرا می‌گذراندند که سرانجام نیز در همین ایام عزلت و در همان غار پیام رسالت الهی را دریافت کردند، از همین نوع رهبانیت مجاز است. امام خمینی(ره) نیز در تفکیک بین دو نوع رهبانیت مزبور می‌گوید:

رهبانیت به این معنی که ترک اجتماع [خلق] و ترک نساء و بازداشتن قوای شریفه الاهیة- که حق تعالی به انسان مرحمت فرموده - از غایت جهل است که نوعاً بر آن مفاسد بسیاری مترتب شود. و خوف از حق تعالی که از جنود عقل است و از مصلحات نفوس است و مقابل جرئت بر حق است که از جنود جهل است، ملازم با رهبانیت به آن معنی [پیش‌گفته] نیست. بلکه خلوت که در لسان اهل معرفت است، عبارت از گوشه‌نشینی و کناره از خلق نیست، گرچه خلوت به مصطلح اهل معرفت که عبارت از ترک اشتغال قلب است به غیر حق، گاهی یا نوعاً حاصل نشود مگر با یک مرتبه از اعتزال و ترک خلطه

[با خلق]. و این معنی نیز رهبانیت [به معنی پیش‌گفته] نیست، بلکه مطلب راجحی است شرعاً و عقلاً (خمینی، ۱۳۸۰: ۳۲۶).

سخنان امیرالمؤمنین (ع) در توصیف شیعیان برای نوف بکالی و یا توصیف متقیان برای همام (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۸/۷۵-۳۰)، الگوی روشنی از رهبانیت مجاز را به دست می‌دهد. آن حضرت در یکی دیگر از سخنانشان می‌فرماید: «خوشا به حال زاهدان دنیا و مشتاقان آخرت! کسانی که زمین خدا را بستر خود و خاک آن را بالش خود و آب آن را نوشیدنی گوارای خود قرار داده‌اند و کتاب خدا را شعار خود و دعا را سرمایه خود کرده‌اند» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۷/۷۵). از این دست روایات که زهد و بی‌رغبتی به دنیا را می‌ستایند در منابع روایی شیعه زیاد وارد شده است که طرح آنها در این مختصر مقدور نیست.

به هر حال آنچه به عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت این است که در اسلام، رهبانیت به طور کلی مذمت نشده بلکه نوع منفی آن، مورد نکوهش قرار گرفته است و نوع مطلوب آن نه تنها نفی نشده بلکه توصیه نیز شده است.

۲. روایت پیشگویی

بر اساس این روایت پیامبر اکرم (ص) فرمودند: پیش از فرارسیدن قیامت گروهی از میان امت بپاخیزند که صوفیه نامیده می‌شوند. اینان از من نیستند. برای ذکر گفتن گردهم آیند و صدای‌شان را به ذکر بلند کنند و چنین پندارند که بر روش و سنت من قرار دارند اما در حقیقت بدتر از کافران بوده و از اهل آتش‌اند؛ صدای مانند الاغ از خود درآورند [صدایی همانند الاغ از خود درآورند؛ گفتارشان گفتار ابرار و عملشان عمل فجار است؛ با علما در ستیزند؛ ایمان ندارند و به کردارشان دلخوش‌اند؛ از عمل جز رنج چیزی عایدشان نشود؛ طبق نسخه/تنی عشریه] (حر عاملی، ۱۳۸۱: ص ۳۴، قمی، ۱۴۲۲: ۲۰۰/۵ و خوانساری، ۱۳۹۰: ۱۳۵/۶ و خوبی، ۱۴۲۴: ۲۹۸/۶).

۲-۱. بررسی سندی

این روایت در منابع روایی متقدم شیعه نیامده است و اولین منبعی که آن را نقل می‌کند

الائسی عشریه است که یک منبع غیر روایی بوده و در رد صوفیه نوشته شده است. تنها منبع روایی که آن را نقل کرده *سفینه البحار* است که یک منبع متأخر و بر اساس روایات *بحارالانوار* است. *سفینه البحار* این روایت را از *نفثة المصدر* محمد بن میرزا عبدالنبی نیشابوری (مقتول ۱۲۳۲هـ) که یک کتاب ضدصوفیه است نقل می‌کند. *نفثة المصدر* و همین‌طور *روضات الجنات* آن را از کشکول شیخ بهایی نقل می‌کنند. شرح *نهج البلاغه* مرحوم میرزا حبیب‌الله خویی (متوفی ۱۳۶۱هـ ق) نیز بدون سند آن را نقل کرده است. بنابراین تا اینجا می‌توان گفت این روایت سندی نداشته و جزو روایات ضعیف قرار می‌گیرد.

درباره منبع اصلی روایت باید گفت که این روایت به کشکول شیخ بهایی (متوفی ۱۰۳۱هـ) نسبت داده شده است؛ اما در نسخه‌های چاپی متعددی که از این کتاب در دسترس است چنین روایتی وجود ندارد. کشکول سه جلدی چاپ مؤسسه انتشارات فراهانی، کشکول دو جلدی، چاپ انتشارات شرکت طبع و نشر، کشکول دو جلدی، چاپ انتشارات دارالاحیاء الکتب العربیة و نیز کشکول با چاپ سنگی که در برخی کتاب‌خانه‌ها موجود است، مورد تفحص قرار گرفت و اثری از روایت مزبور به دست نیامد. همچنین برای اطمینان بیشتر، به نسخه خطی موجود در کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی (به شماره ۳۲/۱۱۴) مراجعه شد؛ اما باز هم نشانی از این روایت یافت نشد. پیش از این نیز افرادی که انگیزه کافی برای پیدا کردن آن داشتند، دنبال این روایت در این منبع گشته‌اند (حر عاملی، ۱۳۸۱: ۱۵۱؛ باورقی شماره ۲؛ قمی، ۱۴۲۲: ۲۰۰/۵؛ ذاکری، ۱۳۷۵: ۱۸۶)؛ اما به جایی نرسیده‌اند و به این اعتراف بسنده کرده‌اند که این روایت در کشکول‌های چاپ‌شده فعلی وجود ندارد. علاوه بر این، نگاهی گذرا به این کتاب نشان می‌دهد که زمینه طرح و نقل این روایت در کتاب مزبور وجود نداشته است؛ زیرا هرچند نام کشکول بر این کتاب نهاده شده است و لذا می‌تواند هر مطلبی را در هر موضوعی در خود جای دهد، اما این کتاب بیشتر یک متن اخلاقی و عرفانی است و دستورات تربیتی خاصی را با دستورالعمل‌های مختلف ارائه می‌دهد. برای این منظور از نقل قول‌هایی از افراد و شخصیت‌های بزرگ و موجه استفاده می‌کند که در این میان استفاده از گفتار و سخنان بزرگان عرفان و تصوف بسیار پر رنگ است. در استناد به سخنان این افراد، توصیف‌ها و همین‌طور القابی مانند *الشیخ العارف* (رک: بهایی، بی تا الف،

۳۳/۲، ۵۱/۳، ۲۸۰، ۲۲۶، ۳۱۶)، الشیخ العارف العامل (همان: ۳۸۱/۲)؛ عارف کامل (همان: ۴۷۰/۳)، العارف الربانی (همان: ۲۰/۲)، العارف الصمدانی (همان: ۳۶۵/۲)، جمال العارفین (همان: ۴۲/۱ و ۳۸۲/۲ و ۲۲۷/۳)؛ مولانا (همان: ۳۸۱/۲)، علامه (همان: ۱۳۴/۳)؛ حشره الله مع محبیه (همان: ۳۶۵/۲)؛ قدس الله روحه (همان: ۲۱۷/۱)؛ رحمه الله (همان: ۲۸۸/۱، ۳۸۱/۲ و ۲۲۶/۳ و ۲۲۷)، عطرالله مرقدہ بالرضوان (همان: ۸/۱)، طاب ثراه (همان: ۱۰۸/۱) به کار رفته است؛ این القاب فراتر از حد یک نقل قول عادی هستند و به نوعی از تعلق خاطر خاص به این افراد حکایت می‌کنند. همچنین گستردگی این نقل‌قول‌ها^۱ همراه با القاب و عناوین مزبور، نشان‌دهنده دید مثبت به اندیشه و آرای این افراد است. بر این اساس می‌توان گفت فضای کتاب به هیچ وجه مناسب ذکر روایتی که به صراحت به تخطئه صوفیه می‌پردازد نیست و آنانی که روایت را به این کتاب استناد داده‌اند در واقع خواسته‌اند دل‌بستگی مؤلف آن را — که خود از عالمان نامدار و صاحب‌مقام شیعه با گرایش صوفیانه و عرفانی بوده است — انکار کنند و به نوعی وی را در تقابل با صوفیه قرار دهند. نکته دیگری که باید ذکر کرد این است که در کتاب مزبور، روایات فراوانی با رنگ و بوی عرفانی نقل شده است و این خود زمینه انتساب هر گونه روایت مخالف عرفان به آن کتاب را نفی می‌کند (بهای، بی‌تاب، ۸۳/۲، ۱۴۱، ۳۹۷، ۴۱۷ و ۱۴/۳).

با نبودن روایت مورد اشاره در منابع روایی، تنها چیزی که می‌توان گفت این است که نقل شدن این روایت در منابع ضدصوفیانه، انگیزه‌های غیرعلمی داشته است. به هر حال با تردید جدی در اصل وجود این روایت بلکه اطمینان به عدم وجود آن جایی برای بررسی محتوایی آن باقی نمی‌ماند.

۳. روایت ابوذر

پیامبر اکرم (ص) به ابوذر فرمود:

ای ابوذر! در آخرالزمان گروهی می‌آیند که در تابستان و زمستان پشمینه می‌پوشند و بدین وسیله خود را از دیگران برتر می‌دانند. فرشتگان آسمان‌ها و زمین آنان را لعن می‌کنند (شیخ طوسی، ۱۴۱۴: ۵۳۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴:

۱. این نقل‌ها به بیش از دویست مورد می‌رسد.

۹۳/۷۴؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۵/۵؛ و دیلمی، ۱۴۰۸: ۲۰۳؛ ورام، بی‌تا: ۶۶/۲؛ طبرسی، ۱۴۲۱: ۴۷۱؛ خوانساری، ۱۳۹۰: ۱۳۶/۳؛ جزایری، ۱۴۰۴: ۲۹۵/۲؛ اردبیلی، ۱۳۸۳: ۷۴۸).

۳-۱. بررسی سندی

سندی که وسائیل برای این روایت ذکر کرده، از دیگر منابع کامل‌تر است. سند این است: محمد بن الحسن [شیخ طوسی] فی المجالس و الأخبار عن جماعة [معتبر] عن أبي المفضل عن رجاء بن يحيى العبرثاني عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصبغ عن الفضيل بن يسار عن وهب بن عبد الله الهمداني عن أبي حرب بن أبي الأسود الدؤلی عن أبيه عن أبي ذر عن رسول الله (ص) فی وصيته له قال یا أباذر... در این سند، اولین راوی، ابی مفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی، از سوی ابن غضائری (ابن غضائری، ۱۳۶۴: ۹۹) و نجاشی (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۹۶ و ابن داود حلی، ۱۳۸۳: ۵۰۵) و شیخ طوسی، بی‌تا: ۴۰۲ و ۱۴۱۵: ۴۴۷) تضعیف شده است.

دومین راوی رجاء بن یحیی عبرثانی کاتب، از اصحاب امام دهم (ع)، توثیق نشده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۶۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۱: ۷۲).

سومین راوی این سند أبو یعقوب محمد بن الحسن بن شمون بصری است. کشی و شیخ وی را غالی بلکه از سران غالیان می‌دانند (کشی، ۱۳۴۸: ۳۲۲؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۵: ۴۰۲). نجاشی و علامه وی را ضعیف و فاسد المذهب می‌دانند (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۳۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۱: ۲۵۲). ابن غضائری نیز وی را ضعیف می‌داند (ابن غضائری، ۱۳۶۴: ۹۵/۱).

چهارمین راوی این سلسله أبو محمد عبدالله بن عبد الرحمن أصف بصری است. درباره وی نیز اوصافی مانند غلو ذکر شده است (ابن غضائری، ۱۳۶۴: ۷۷/۱؛ نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۱۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۱: ۲۳۸).

پنجمین راوی در این سند فضیل بن یسار نهدی، کوفی، بصری، امامی، ثقه، جلیل و از اصحاب اجماع است (علامه حلی، ۱۴۱۱: ۱۵۹ و ۱۳۲؛ نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۰۹ و ۳۶۲؛ کشی، ۱۳۴۸: ۲۱۳؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۵: ۱۴۳).

ششمین راوی أبو حرب بن ابی الأسود دؤلی مجهول است. شیخ او را از اصحاب ابی عبدالله الحسین (ع) (شیخ طوسی، ۱۴۱۵: ۱۰۶) و برقی از اصحاب ابی محمد حسن

بن علی(ع) و نیز از اصحاب ابی عبدالله الحسین(ع) می‌داند (برقی، ۱۳۸۳: ۸). بیشتر از این وصفی درباره وی نیامده است. باید توجه داشت که صرف صحابی بودن دلیل بر وثاقت و یا مدح راوی نیست.

در آخر این سند، به‌عنوان آخرین راوی این مجموعه، ظالم أبو‌الأسود الدؤلی از اصحاب أمير المؤمنین(ع)، امام مجتبی(ع)، امام حسین(ع) و امام سجاد(ع) ذکر شده است (شیخ طوسی، ۱۴۱۵: ۷۰، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۶؛ ابن‌داود حلی، ۱۳۸۳: ۱۹۱ و ۳۹۲). وی نیز همانند فرزندش (راوی پیشین) مجهول است. هیچ‌گونه وصف و توثیقی درباره وی غیر از آنچه گفته شد، نیامده است.

بنابراین به لحاظ اوصاف راویان، این روایت ضعیف محسوب می‌شود. سند ورام نیز تا ابن ابی الاسود دؤلی بریده است. طبرسی نیز در مکارم الاخلاق، سند وسائل را که به شیخ طوسی می‌رسد نقل کرده است (طبرسی، ۱۴۱۲: ۴۵۸). اعلام‌الدین نیز که روایت مزبور را نقل کرده است، سندی برای آن ذکر نمی‌کند و تنها از ابوالاسود نام می‌برد که نشان می‌دهد به سند شیخ اعتماد کرده است. بقیه منابع که همگی متأخر از شیخ‌اند نیز به همین منوال عمل کرده‌اند.

۲-۳. بررسی محتوایی

این روایت یکی از طولانی‌ترین روایات (حاوی بیش از سی هزار کلمه) است که مشابه آن را جز در بین ادعیه کمتر می‌توان یافت. این روایت حاوی معارف زیادی است که در جای خود بسیار ارزشمند است؛^۱ اما آنچه از این روایت به بحث حاضر مربوط

۱. باید یادآوری شود که در تصحیح روایات بنا بر کاربرد آنها دو روش وجود دارد: در فقه و احکام فروع و مسائل مشابه (مانند مورد حاضر) تصحیح روایت بر اساس سند و راوی صورت می‌گیرد؛ اما در اعتقادات و اصولیات تصحیح روایت بر اساس محتوا و متن صورت می‌پذیرد. بدین معنی که اگر محتوا به لحاظ کلیات اعتقادی و مبانی متقن آن، متخذ از محکومات قرآن و روایات صحیح و متواتره (اعم از متواتره معنایی و لفظی) مورد تأیید باشد به آن روایت عمل می‌شود هرچند سند آن ضعیف باشد و اگر مخالف این کلیات باشد هرچند سند صحیح باشد به آن عمل نمی‌شود. مراجعه به کتاب‌های فقهی و اعتقادی برای تأیید مدعای مزبور شاهد مناسبی خواهد بود. بر این اساس، این روایت هرچند به لحاظ محتوا و معارف موجود در آن صحیح محسوب می‌شود اما به لحاظ استناد برای اموری که جزو اعتقادات متقنه نیست (مانند مورد حاضر) نیاز به بررسی سندی داشته و تصحیح سندی ملاک قرار می‌گیرد.

می‌شود، همان فقره‌ای است که در بالا نقل شد. این فقره بیانی عام است که هر گروهی را که اوصاف مذکور را داشته باشد، شامل می‌شود. البته در اینکه صوفیه به پشمینه‌پوشی معروف است تردیدی نیست؛ اما اختصاص این پوشش به این گروه، نادیده گرفتن گروه‌های دیگری از اقلیت مسلمانان است. این پوشش نوعی از زهد را به نمایش می‌گذارد و زاهدان غیرصوفی نیز از این پوشش استفاده فراوانی می‌کنند. آنچه در این بخش از روایت مهم است این است که از ریاکاری اهل این پوشش یاد شده است و همین لحن نیز موجب شده است که عده‌ای آن را برای نکوهش گروه خاصی به کار گیرند. طبیعی است که چنین افرادی در همه گروه‌ها یافت می‌شوند؛ از این‌رو، تطبیق روایت بر گروهی خاص، نوعی تصرف در منطوق روایت و ضیق کردن دایره شمول آن است که وجه مقبولی برای این تصرف نمی‌توان یافت. با این تصرف، اگر در بین سایر گروه‌های اسلامی، افرادی از این دست یافت شود (که البته یافت می‌شود و کسی نمی‌تواند به انکار آن برخیزد) دیگر نباید آنان را مشمول این روایت دانست و این حکمی است که به راحتی نمی‌توان بدان التزام پیدا کرد. هر فرد و گروهی که این پوشش را برای خود مایه افتخار و مباهات قرار دهد چه از صوفیه یا غیر آن، این روایت او را دربرمی‌گیرد؛ اما اگر پوشیدن این لباس نه برای فخرفروشی که برای تذلل و تواضع باشد، آنگاه نه تنها مذموم نیست بلکه ممدوح هم است. از قضا این جنبه از پوشش مزبور نیز در همین روایت (وصیت به ابوذر) مورد عنایت پیامبر اکرم (ص) قرار گرفته است، آنجا که به ابوذر می‌فرمایند:

ای ابوذر! بیشترین اهل آتش، مستکبران‌اند. شخصی پرسید: ای پیامبر خدا! آیا برای نجات از کبر راهی وجود دارد؟ فرمود: البته که وجود دارد؛ هر آن کس که پشمینه بپوشد و بر الاغ سوار شود و بز را بدوشد و با زیر دستان و مسکینان بنشیند [از کبر نجات می‌یابد] (طبرسی، رضی‌الدین، ۱۴۱۲: ۱۱۰، ۱۱۵، ۴۷۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۲/۷۴؛ دیلمی، ۱۴۰۸: ۲۰۳؛ ورام، بی‌تا: ۶۶/۲؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴: ۵۳۷؛ نوری، ۱۴۰۸: ۲۵۴/۳).

پیامبر در جای دیگری از همین وصیت، به ابوذر می‌فرمایند:

ای ابوذر! من لباس زیر می‌پوشم و بر خاک می‌نشینم و انگشتانم را می‌لیسم و الاغ برهنه سوار می‌شوم و بر پشت خود بار می‌برم. کسی که از سنت من

دوری گزینند از من نیست. ای ابوذر! لباس خشن و کلفت پیوش تا تبختر در تو جای نگیرد (طبرسی، رضی‌الدین، ۱۴۱۲: ۱۱۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۳/۷۴).

این سخنان به صراحت تفسیرکننده بخش پیشین روایت است و نشان می‌دهد که برداشت اولیه بدون ملاحظه همه جوانب روایت نادرست و غیر قابل اعتماد است. علاوه بر این، روایات دیگری نیز وجود دارند که به نوعی تفسیرکننده سخن مذکور هستند؛ این روایات نه تنها پشمینه‌پوشی را رد نمی‌کنند بلکه به رجحان آن حکم می‌کنند. امام کاظم (ع) فرمود که ابوذر می‌گفت:

خدا به من توفیق دهد که دنیا را با بدی‌های آن واگذارم جز دو قرص نان از آن را که یکی را نهار و دیگری را شام خود گردانم و جز دو شمله پشمینه از آن را که یکی را شلوار و دیگری را ردای خود کنم (شیخ طوسی، ۱۴۱۴: ۷۰۲؛ کلینی، ۱۳۶۵: ۱۳۴/۲).

این روایت (که همه راویان آن توثیق شده‌اند) نشان می‌دهد که ابوذر نیز از لباس پشمینه در وصیت مربوطه، ذم کلی نفهمیده است. علامه مجلسی در توضیح این روایت و جمع آن با روایات نهی از پشمینه‌پوشی می‌گوید:

این روایت بر جواز پوشش لباس پشمین بلکه بر استحباب آن دلالت دارد و آن دسته از روایاتی که در نهی و ذم از پوشیدن پشم وارد شده است، بر دایمی بودن این پوشش یا بر اینکه این لباس برای قناعت نباشد و برای اظهار زهد و فضل باشد، چنان‌که در وصیت پیامبر به ابوذر آمده است، دلالت دارد (مجلسی، ۱۴۰۴: ۶۵/۷۰).

قابل ذکر اینکه این بخش از بحارالانوار... که جلد پانزدهم بر اساس تنظیم خود مجلسی است... تاریخ تحریر ندارد و شاید این بدان سبب باشد که این جلد را مجلسی در آخر کار بازبینی کرده و به دو جلد مجزا تقسیم نموده است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱/۶۴). تنظیم جلد چهاردهم در تاریخ ۱۱۰۴ هـ اتمام یافته است؛ بنابراین، طبق روال عادی، جلد حاضر باید بعد از این تاریخ نوشته شده باشد. در این صورت می‌توان گفت که این بخش از بحار جزو آخرین بخش‌های بحار می‌باشد. زیرا مجلسی بحار را

در همین حدود زمانی به پایان رسانده است.^۱ و این بدان معنی می‌تواند باشد که آنچه را پیش از آن درباره پشمینه‌پوشی در *عین الحیاه* گفته بود (مجلسی، بی‌تا: ۶۴۵-۶۵۲) در اینجا تعدیل کرده است.

در روایت دیگری پیامبر اکرم (ص) فرمود: «پنج چیز را تا دم مرگ ترک نمی‌کنم تا بعد از من سنت شوند: غذا خوردن روی زمین با بردگان، سوار شدن بر الاغ برهنه، دوشیدن بز با دست خود، پوشیدن لباس پشمینه، و سلام کردن بر بچه‌ها» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۶۲/۱۲؛ ۲۵۶/۲۴؛ شیخ صدوق، ۱۳۶۲: ۷۱ و ۱۴۰۳: ۲۷۱/۱).

محمد خراز می‌گوید: «ابوعبدالله (ع) را دیدم که لباس زبری را زیر لباسشان پوشیده بودند و روی آن جبهه پشمینه پوشیده بودند و روی آن هم پیراهن زبری به تن کرده بودند. من دستی روی آن کشیدم و عرض کردم: فدای تان شوم! مردم پوشیدن لباس پشمینه را ناپسند (مکروه) می‌دارند. فرمود: هرگز ناپسند (مکروه) نیست. پدرم محمد بن علی (ع) از این لباس می‌پوشیدند و علی بن الحسین (ع) نیز آن را می‌پوشیدند. آنان برای نماز زبرترین لباس‌ها را می‌پوشیدند و ما نیز چنین می‌کنیم» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۵۴/۴؛ کلینی، ۱۳۶۵: ۴۵۰/۶).

برخی دیگر از این روایات از پوشیدن پشم توسط پیامبران (ع) به طور عام و بدون نام بردن از آنان (نوری، ۱۴۰۸: ۲۵۴/۳ و ۳۳۴/۱۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۵۷/۱۱ و ۳۲۱/۶۷؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۲۵۵؛ راوندی، ۱۴۰۹: ۸۹) و گاهی با نام بردن از آنان (*تهج البلاغه*، خطبه قاصعه) یاد کرده‌اند. روایاتی نیز هستند که از پوشیدن این لباس توسط امامان (ع) و فاطمه زهرا (س) سخن گفته‌اند (طبرسی، رضی‌الدین، ۱۴۱۲: ۱۴۱ و ۲۳۵). دسته دیگری از این روایات از رواج و فضیلت این پوشش در بین امت‌های پیشین (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱۳۶/۲) و نیز در امت حضرت ختمی مرتبت (همان؛ طبرسی، ابوالفضل، ۱۳۸۵: ۲۰۳؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۴/۸) و یاران وی (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲/۶۹) یاد کرده‌اند. گاهی پوشیدن پشم بخشی از نبوت خوانده شده است (طبرسی، رضی‌الدین، ۱۴۱۲: ۱۱۵). در برخی از این روایات پوشیدن پشم، موجب درک لذت ایمان (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۰۵/۲) و مقدمه ورود به ملکوت آسمان‌ها دانسته شده است (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۳۱/۳ و ۳۰۵/۲ و ۱۳۹۰: ۳۳۵/۱).

۱. بحار در سال ۱۰۷۰ هجری شروع و در سال ۱۱۰۶ هجری پایان یافته است (رک: سلطان محمدی، ۱۳۸۲: ۲۵).

با وجود این روایات در فضیلت پشمینه‌پوشی و اینکه ابوذر خود از کسانی بوده که این لباس را می‌پوشیده است و اینکه پیامبران و ائمه هدی (ع) نیز از آن استفاده می‌کرده‌اند و با توجه به اینکه در همین وصیت به ابوذر دست‌کم در دو مورد از این لباس به‌عنوان لباس تواضع و فروتنی نام برده شده است، چگونه می‌توان از آن بخش خاص روایت — که مربوط به ذم افراد خاصی می‌شود — برداشتی کلی دربارهٔ گروه یا گروه‌هایی مشخص کرد؟ برخی مفسرین «لباسُ التَّقوی» (اعراف: ۲۶) را همان لباس پشمین، موپین، کرک و زبری دانسته‌اند که افراد برای تواضع و زهد هنگام عبادت می‌پوشند (راوندی، ۱۴۰۵: ۹۵/۱). چیزی که می‌توان گفت این است که پشمینه‌پوشی و یا هر نوع لباس دیگری که مایهٔ فخر و مباهات شود و وسیلهٔ تبختر را فراهم آورد مذموم است، حال از سوی هر کسی و در قالب هر گروهی باشد. برای تطبیق این روایت بر گروهی خاص، ابتدا باید اثبات کرد که فلان گروه از پوشیدن لباس پشمین قصد فخر و روشی دارند، آنگاه می‌توان حکم کرد که روایت شامل آنان نیز خواهد شد. جای انکار نیست که در هر دورهٔ زمانی، چه در درون صوفیه و چه در گروه‌های دیگر، افراد و گروه‌هایی بوده‌اند که به این تبختر و ریاکاری گرفتار شده و مایهٔ اغوای دیگران شده‌اند و این مسئله قابل دفاع و انکار هیچ منصفی نیست. اما اثبات آن در مورد گروه یا افرادی مشخص و یا تعمیم آن بر کل افراد یک گروه خاص کار آسانی نیست.

بد نیست اشاره شود که برخی روایات پوشیدن لباس پشمین را منوط به نیاز کرده‌اند (رک: کلینی، ۱۳۶۵: ۴۵۰/۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۴/۵ و ۳۵) که در این صورت با روایات پیش‌گفته در تعارض قرار می‌گیرند. پیش از این، نظر علامه مجلسی را در رفع تعارض این روایات ذکر کردیم که نتیجه آن رجحان پوشش لباس پشمینه بود. صاحب *وسائل* نیز در رفع این تعارض می‌گوید:

شاید بتوان روایات جواز را بر نفی حرمت پوشیدن لباس پشمین حمل کرد و نیز احتمال دارد که روایات جواز به پوشش هنگام نماز اختصاص داشته باشند و یا شاید بشود روایات جواز را به وجود «نیاز» مقید کرد (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۵/۵).

و در جای دیگر می‌گوید:

این روایات (مربوط به جواز) را می‌شود بر نسخ حمل کرد (یعنی روایات ناظر به سنت‌شدن پشمینه‌پوشی^۳ نسخ روایات مربوط به ذم پوشیدن این لباس هستند) و شاید بتوان روایات جواز را به پوشش عبای پشمین تخصیص داد؛ زیرا نقل نشده است که پیامبر(ص) غیر از عبا لباس پشمینه دیگری پوشیده باشد؛ بلکه گفته شده که وی لباس کتان می‌پوشیده است (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۶/۵ و ۶۲/۱۲).

از آنچه تا به حال گفته شد این نتیجه به دست می‌آید که پوشیدن لباس پشمینه به خودی خود نمی‌تواند مشکلی داشته باشد و بلکه برای تواضع و فروتنی و تنسک توصیه نیز می‌شود؛ اما اگر این پوشش به ابزاری برای فخر و فروشی و فضل‌تراشی تبدیل شود نه تنها توصیه نمی‌شود که با آن مخالفت نیز می‌شود و هر کس و یا هر گروهی که با این هدف از آن استفاده کند مشمول ذم مذکور در این روایت (وصیت به ابوذر) می‌شود. اما در صورتی می‌توان انگشت روی گروه خاصی گذاشت و روایت را متوجه آن دانست که ملاک مورد نظر روایت در آن گروه وجود داشته باشد. در این میان اگر مصادیقی در رفتار و یا آثار صوفیه یافت شود، بدون تردید مشمول روایت قرار خواهند گرفت؛ اما اگر نتوان چنین چیزی را پیدا کرد آنگاه حکم در این مورد بر اساس روایت مزبور، تنها با نیت خصمانه مقذور خواهد بود.

نتیجه‌گیری

با بررسی روایات مزبور آنچه به‌عنوان جمع‌بندی نهایی می‌توان ارائه داد این است که در زبان روایات نبوی چیزی که بشود با آن به نقد و تخطئه صوفیه برخاست، قابل دستیابی نیست. رهبانیت که نوعی از رفتار صنفی صوفیانه و نزد مخالفان امر نکوهیده‌ای تلقی می‌شود، نه تنها از پیشینه منفی در بین مسلمانان برخوردار نیست؛ بلکه حتی می‌توان گفت که شواهدی بر مطلوب بودن آن نیز وجود دارد. تنها باید توجه نمود که نوع خاصی از رهبانیت که همان شیوه افراطی آن است، در اسلام نهی و نفی شده است و در مقابل، از زهدگرایی و رهبانیت معتدل جانبداری شده است. برداشت

یک‌سویه و تعمیم‌گونه از روایت رهبانیت و خودداری از بیان روایات دیگری که به نوعی محدوده شمول روایت مزبور را مشخص می‌کنند، مجالی را برای استفاده ناصحیح از روایت مزبور فراهم آورده است که با گردآوری روایات مختلف فضای روشنی از محدوده شمول روایت رهبانیت به دست داده شد.

همچنین روایات، پشمینه‌پوشی (که به‌عنوان نماد صوفیه قلمداد شده است) را یک پدیده منفی معرفی نکرده‌اند؛ و حتی بیان می‌کنند که پوشش مزبور به‌عنوان نماد زهدگرایی و دنیاگریزی، شیوه و رفتار معمول پیشوایان امت‌های پیشین و پیشوایان و بزرگان دین اسلام بوده است. آنچه مذموم تلقی شده، فخرفروشی و تبختر در پوشیدن این نوع لباس است. تکثیر منابع روایی در نقد صوفیه از شیوه‌هایی بوده است که آثار ضدصوفیه برای تأثیرگذاری بر مخاطبان به کار گرفته‌اند و این خود لطمه زیادی به پذیرش روایات مربوط به قدح صوفیه و صداقت ناقدان آن وارد آورده است. در این نوشتار منابع روایات مورد بررسی، معرفی شد و با شواهدی که در متن ارائه شد نشان داده شد که در برخی موارد (مانند روایت دوم) منابع یادشده در نهایت به یک منبع ختم می‌شوند که بررسی آن منبع نیز نشان داد که منبع مذکور خالی از روایت مربوطه و عاری از مدعای مورد نظر است.

در مواردی نیز صرفاً برای گمراه کردن مخاطب بخشی از روایت نقل و بخش و یا بخش‌های دیگری از آن، که تفسیرکننده بخش مورد ادعا است، به عمد، مغفول گذاشته شده است (مانند آنچه در روایت سوم اتفاق افتاده است) و این خود موجبات گمراهی و زمینه برداشت‌ها و استدلال‌های نامناسب را فراهم آورده است. در نهایت می‌توان گفت که هیچ یک از روایان مذکور در حدی نیستند که بتوان با آنها به تخطئه و نقد تصوف و صوفیه برخاست و برای نقد صوفیه باید شواهد بهتری جست‌وجو کرد.

کتاب نامه

قرآن کریم

نهج البلاغه

ابن ابی الحدید معتزلی (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.

ابن داود حلی (۱۳۸۳ق)، رجال ابن داود، تهران: انتشارات دانشگاه.

ابن سعد، محمد (۱۴۱۴ق)، الطبقات الکبری، تصحیح سهیل، بیروت: دارالفکر.

ابن غضائری، احمد بن حسین (۱۳۶۴ق)، رجال ابن الغضائری، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

اردبیلی، احمد بن محمد، معروف به مقدس اردبیلی (۱۳۸۳ش)، حدیقه الشیعه، تصحیح صادق حسن زاده

و علی اکبر زمانی نژاد، چاپ سوم، قم: انتشارات انصاریان با همکاری دفتر کنگره مقدس اردبیلی.

بدوی، عبدالرحمن (۱۳۷۵ش)، تاریخ تصوف اسلامی؛ از آغاز تا پایان سده دوم هجری، ترجمه

محمودرضا افتخارزاده، چاپ اول، قم: دفتر نشر معارف اسلامی.

برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۸۳ق)، رجال البرقی، تهران: انتشارات دانشگاه.

بهایی، محمد عاملی (بی تا الف)، الکشکول (سه جلدی)، [قم؟]: مؤسسه انتشارات فراهانی.

_____ (بی تا ب)، الکشکول [در دو جلد با فهرست کامل روایات]، با تصحیح و تعلیق محمد صادق

نصیری، [قم]: انتشارات شرکت طبع و نشر.

_____ (بی تا ج)، الکشکول (دو جلدی)، با مقدمه طاهر احمد الزاوی، بی جا: انتشارات دارالاحیاء

الکتب العربیه.

تمیمی مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵ق)، دعائم الإسلام، چاپ دوم، مصر: دار المعارف.

الجزایری، سید نعمه الله (۱۴۰۴ق-۱۹۸۴م)، الانوار النعمانیة، چاپ چهارم، بیروت: مؤسسه الاعلمی

للمطبوعات.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۳ق-۱۳۸۱ش)، الرسالة الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، چاپ

سوم، قم: مکتبه المحلاتی با همکاری دفتر نشر فرهنگ اهل البيت.

_____ (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.

خمینی، روح الله (۱۳۸۰ش)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، چاپ پنجم، [تهران]: مؤسسه تنظیم و نشر

آثار امام خمینی.

خوانساری، موسوی، میرزا محمد باقر (۱۳۹۰ق)، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، قم: نشر

اسماعیلیان.

خویی هاشمی، میرزا حبیب الله (۱۴۲۴ق / ۲۰۰۳م)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، بیروت:

دارالاحیاء التراث العربی.

دیلمی، حسن بن ابی الحسن (۱۴۱۲ق)، إرشاد القلوب، بی جا: انتشارات شریف رضی.

_____ (۱۴۰۸ق)، أعلام الدین، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

ذاکری، علی اکبر (۱۳۷۵)، «درستی انتساب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی»، مجله حوزه، شماره ۷۵.

راوندی، قطب الدین (۱۴۰۵ق)، *فقه القرآن*، چاپ دوم، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (۱۳۶۲ش)، *الأمالی*، ترجمه آیت‌الله کمره‌ای، چاپ چهارم، بی‌جا: انتشارات کتابخانه اسلامی.

_____ (۱۴۰۳ق)، *الخصال*، چاپ دوم، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
_____ (بی‌تا)، *علل الشرائع*، قم: انتشارات مکتبه الداوری.
_____ (۱۳۶۱ش)، *معانی الأخبار*، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.

_____ (۱۴۱۳ق)، *من لایحضره الفقیه*، چاپ سوم، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، *الأمالی*، قم: انتشارات دارالتقافة.
_____ (۱۳۶۵ش)، *تهذیب الأحکام*، قم: چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
_____ (۱۴۱۵ق)، *رجال الطوسی*، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
_____ (بی‌تا)، *الفهرست*، نجف اشرف: المکتبه المرتضویه.

طبرسی، ابوالفضل علی بن حسن (۱۳۸۵ق)، *مشکاة الأنوار*، چاپ دوم، نجف اشرف: کتابخانه حیدریه.
طبرسی، رضی‌الدین حسن بن فضل (۱۴۱۲ق)، *مکارم الأخلاق*، چاپ چهارم، قم: انتشارات شریف رضی.

طبری، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (بی‌تا)، *دلائل الإمامة*، قم: دارالذخائر للمطبوعات.
علامه حلی، رضی‌الدین علی بن یوسف معروف به علامه حلی (۱۴۱۱ق)، *رجال العلامة الحلی*، قم: دار الذخائر.

عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، *تفسیر العیاشی* (دو جلدی)، تهران: چاپخانه علمیه تهران.
فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات (۱۴۱۰ق)، *تفسیر الفرات*، بی‌جا: مؤسسه چاپ و نشر.
قمی، شیخ عباس (۱۳۸۰ش / ۱۴۲۲ق)، *سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار*، چاپ سوم، قم: دارالاسوة للطباعة و النشر، [قم؟].

کراجکی، ابوالفتح (۱۴۱۰ق)، *کنز القوائد*، قم: انتشارات دار الذخائر.
کشی، محمد بن عمر (۱۳۴۸ش)، *رجال الکشی*، انتشارات دانشگاه مشهد.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش)، *الاصول الکافی*، ج ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
مجلسی، علامه محمد باقر (۱۴۰۴ق)، *بحار الأنوار*، بیروت: مؤسسة الوفاء.
_____ (بی‌تا)، *عین الحیة*، تصحیح حسن علمی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *رجال النجاشی*، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
نوری، حسین (۱۴۰۸ق)، *مستدرک الوسائل*، قم: مؤسسه آل‌البيت لإحياء التراث.
ورام بن ابی فراس (بی‌تا)، *مجموعه ورام*، قم: انتشارات مکتبه الفقیه.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی